

شهید جهانبخش آرام



۱۵) آرام، جهانبخش: بیست و هشتم مرداد ۱۳۴۲، در روستای قلعه کعبی از توابع شهرستان بهبهان به دنیا آمد. پدرش محمد در شرکت نفت کارگری می کرد و مادرش نساء بیگم نام داشت. دانش آموز سوم متوسطه در رشته انسانی بود. به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت. سی ام مرداد ۱۳۶۰، در شوش بر اثر اصابت ترکش سر، گردن و سمت چپ بدن، شهید شد. پیکر او را در گلزار شهدای امامزاده سید نصرالدین محمد همان شهرستان به خاک سپردند.

www.koocheyeshahid.ir

وصیت‌نامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا ۚ بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

(سوره آل عمران، آیه ۱۶۹)

«البته مپندارید که شهیدان راه خدا مُرده‌اند، بلکه زنده به حیات ابدی شده‌اند و در نزد خدا منتعم خواهند بود.»

با درود به رهبر کبیر انقلاب، امام خمینی؛ ابراهیم زمان و قلب محرومان و ملت‌های رنج کشیده، کسی که درد آنها را می‌داند و قهرمانانه از کشور اسلامی‌مان دفاع می‌کند؛ آن‌چنان که حیرت همگان را برانگیخته است.

اینجانب جهانبخش آرام فرزند محمد، اعلام می‌کنم که با میل و اشتیاق به جبهه حق علیه باطل آمدم و بدانید حق پیروز است و ما هم به خاطر حق می‌جنگیم. چه بکشیم یا کشته شویم در هر دو حال پیروزیم و این بزرگ‌ترین پیروزی است که خدا به بنده خود عنایت می‌کند و^۱ در این موقعیت نصیب ما شده [است]. هیچ چیز از یک قطره خون که در راه خدا ریخته شود بهتر نیست و چه خوب است من هم با نثار خون خود، به این هدف برسم.

پدر، مادر، خواهران و برادرانم! امکان دارد در جبهه‌ای که می‌جنگم [...] ^۲ شهید شوم^۳ [و] جنازه‌ام به دست شما نرسد؛ امیدوارم نارحت نشوید و هر وقت دل‌تان گرفت بر سر مزار شهدای قلعه کعبی، شهید[ان] عبدی‌پور و قاسم نیک بروید و اشک‌هایی که می‌خواهید برای من بریزید بر سر قبر آنها بریزید تا دردتان را فراموش کنید.

پدر و مادر! این ایران عزیز بر گردن همه ما حق دارد و در طول ۱۴۰۰ سال تحت ظلم و ستم بوده و باید برای حفظ آن نهایت کوشش را بکنیم و طبق گفته امام: «چشم امید من به شما جوانان است که ادامه‌دهندگان راه حسین هستید.»

باید امام را تنها نگذارید و یار و یاور او باشید و همیشه گوش به فرمان این پیر مجاهد باشید که هم‌چون کوهی در مقابل یاوه‌گویان ایستاده است.

پدر! درود بر تو که چون ابراهیم، فرزند خود را به فرمان خدای بزرگ به قربانگاه فرستادی؛ بدان و آگاه باش! که اسماعیل هرگز از فرمان باری تعالی سر باز نمی‌زند و مرگ در راه خدا را جز سعادت نمی‌داند. من زندگی را جز جهاد در راه عقیده، نمی‌دانم و شهادت را جزء بهترین نعمت‌های خداوند می‌دانم.

^۱ اصل: که.

^۲ «اگر» حذف شده است.

^۳ اصل: شدم.

مادر عزیزم که عزیزترین عزیزها هستی و بعد از خدا، برای من مهربان‌ترین مهربان‌ها بودی. من به وجود تو افتخار می‌کنم که نزد تو این‌چنین تربیت شدم که توانستم در هنگام جوانی خدمت ناچیزی به اسلام بکنم و تو مرا چنان تربیت کردی که پای خود را جای پای حضرت علی اکبر^(ع) بگذارم. بدان که چه کشته شوم و یا سالم بمانم، برای تو افتخار است.

ای برادران عزیزم! پیوسته در راه پیشبرد اسلام عزیز به رهبری خمینی، گوش به فرمان باشید و تمامی قوانین اسلام را عمل کنید و سخنان امام را با جان و دل پذیرا باشید؛ چون زمان، زمان حسین و ایام هم عاشورا است.

تو ای خواهر! به حجاب و عفت و پاکدامنی بیش از هر چیزی اهمیت بده؛ چون حجاب تو مشیت محکمی به دهان یزیدیان است.

در آخر چشمانم را باز بگذارید تا کوردلان بدانند که کورکورانه به این راه نرفته‌ام و دستانم را باز بگذارید تا دنیاطلبان و دنیا دوستان بدانند که چیزی به آن دنیا نبرده‌ام.

من از نظر مالی چیزی ندارم به جز چند دست لباس، که آن را به جنگ‌زدگان بدهید. قبرم را در نزدیکی [قبر] شهید[ان] عبدی‌پور یا قاسم نیک بگذارید و اگر پهلوی آنها جا^۱ نبود، در چند قدمی شهید اسکندر عبدی‌پور بگذارید؛ چون امکان دارد بر تعداد شهدای ما افزوده شود تا قبر آنها را پهلوی من بگذارید. به همه بگویید که اگر، به کسی بدهکارم اطلاع دهد تا به او بپردازند. دوستان راه مرا ادامه دهید.

جهانبخش آرام

www.koocheyeshahid.ir